

برخی از اصطلاحات فلسفی در شعر ناصر خسرو

دکتر مهدی محقق*

چکیده:

بلخ در زمان ناصر خسرو از جمله مراکز اندیشه‌های عقلی و فلسفی محسوب می‌شد که افرادی نظیر ابوزید بلخی (حافظ خراسانی)، کعبی بلخی و شهید بلخی را در خود پرورش داده بود. ناصر خسرو در این محیط و در زمانی می‌زیست که فلسفه و دین در برابر هم قرار گرفته بود. او علیرغم آشنایی با فلسفه، در نتیجه تعالیم داعیان اسماعیلی، متمایل به نوعی کلام بود. نزاع و کشمکش میان اهل دین و اهل فلسفه، ناصر خسرو را بسیار دلتنگ می‌کرد. بنابراین او می‌کوشید مشکلات دینی و معضلات فلسفی را با هم تلفیق کند و با هر گروه، با زبان و اصطلاحات خاص آنها سخن گوید. او در برابر اهل دین به آیات قرآن و اخبار رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، تملک می‌جست و در برابر فلاسفه از برهان‌های عقلی و مقدمات منطقی استفاده می‌کرد. در این مقاله برخی از اصطلاحات فلسفی موجود در دیوان او بررسی می‌شود؛ البته فلسفه در مفهوم عام آن که شامل منطق و کلام هم می‌شود مورد نظر بوده است.

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج Mehdi_mohkho@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۳/۲۱

تاریخ وصول ۹۰/۱/۲۳

واژه‌های کلیدی:

ناصرخسرو، دیوان، فلسفه، کلام، منطق.

مقدمه:

در مقدمه باید یادآور شد که مراد از فلسفه، معنی اعم این کلمه است که شامل منطق و کلام هم می‌شود؛ زیرا دانشمندان منطق را مدخل و مقدمه‌ای برای فلسفه می‌دانستند و در کلام هم بحث از مباحث فلسفی همچون مبدا و معاد می‌شود مشروط بر آنکه با قوانین اسلام مطابقت داشته باشد (جرجانی، ۱۳۵۷: ۱۶۲). بر پایه همین ارتباط فلسفه با کلام است که ابونواس، شاعر عرب درباره ابراهیم بن سیار معتزلی متکلم، معروف به نظام رئیس فرقه نظامیه می‌گوید:

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعَى فِي الْعِلْمِ فَلِلسَفِّهِ حَفِظْتَ شَيْئاً وَغَابَتْ عَنكَ أَشْيَاءُ

(ابونواس، ۱۹۵۳: ۶)

(به آن کس که ادعای فلسفه دارد بگو: چیزی را حفظ کردی و چیزهایی از نظرت پنهان گردیده است).

پس از آنکه مشکلات فلسفه شیخین، یعنی ابونصر فارابی و ابوعلی سینا به وسیله ابوالعباس لوکری، شاگرد بهمینار بن مرزبان مرتفع شد و اندیشه‌های فلسفی در خراسان نشر یافت چنانکه مولف «تمه صوان الحکمه» می‌گوید: «و من الادیب ابی العباس انتشرت علوم الحکمه بخراسان» (بیهقی، ۱۹۳۵: ۱۲۱)، مراکز علمی خراسان به فلسفه روی آوردند و برخی از شهرهای خراسان مانند، بلخ که ناصرخسرو از آنجا برخاسته بود، مرکز اندیشه‌های عقلی و فلسفی شد که خود او از آن شهر تعبیر به خانه حکمت می‌کند:

حکمت را خانه بود بلخ و کنون خانه‌اش ویران و بخت وارون شد

(ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۱۷/۳۷)

فضای علمی که ناصر خسرو در آن پرورش یافت همان فضایی است که ابوزید بلخی که به جاحظ خراسان معروف بود و نیز کعبی بلخی که رئیس معتزله بغداد بود و شهید بلخی که فیلسوف و شاعر بود در آن به ظهور رسیدند و حتی جریان ضد فلسفه هم به وسیله ابن غیلان بلخی که کتاب «حدوث العالم» خود را بر رد «رساله الحکومة» ابن سینا نوشت در همین شهر بلخ پیدا شد که می‌توان این کتاب را گام دوم در سرکوبی فلسفه پس از «تهافت الفلاسفه» غزالی به شمار آورد.

ناصر خسرو در زمانی می‌زیست که فلسفه و دین در برابر هم قرار گرفته بودند و ناصر خسرو هرچند که خود فلسفه خوانده و به مبانی آن آشنا بود ولی در نتیجه تعالیم داعیان اسماعیلی، همچون ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی و ابوحاتم رازی که افکارشان در خراسان منتشر بود متمایل به نوعی کلام شده بود که مبتنی بر تعلیم امام و تاویل خاندان پیغمبر بود و از این روی او دین را همچون شکر، شیرین و فلسفه را همچون افیون، تلخ می‌دانست:

آن فلسفه‌ست وین سخن دینی دین شکرست و فلسفه هیونست
(همان: ۳/۱۲۰)

او در دیوان خود کلمه حکمت و حکیم را نیز به کار برده و آن را در درجه‌ای والاتر قرار می‌دهد و این مبتنی است بر آنچه پیشینیان گفته‌اند که حکمت، پاک و مقدس است و فساد و آلودگی را در آن راه نیست و ما باید آن را در دل‌های پاک قرار دهیم و از دل‌های ناپاک و آلوده محفوظ بداریم (مبشرین فاتک، ۱۹۵۸: ۸۳) و از همین روی است که ناصر خسرو می‌گوید:

یکتا نشود حکمت مر طبع شما را تا از طمع مال شما پشت دو تائید
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۶/۲۱۳)

او همچنان که در «جامع الحکمتین» علمالقبان و فقهاالقبان را برای عالم‌نمایان و فقیه‌مآبان به کار برده، در دیوان نیز حکمالقبان را برای کسانی که خود را حکیم می‌نامند ولی مفتون لذایذ حیوانی و جسمانی‌اند استعمال کرده است:

بر لذت بهیمی چون فتنه گشته‌ای بس کرده‌ای بدانکه حکیمت بود لقب
(همان: ۲/۹۶)

او از نزاع و کشمکش میان اهل دین و اهل فلسفه بسیار دل‌تنگ است و می‌گوید که فقها لقبان دین اسلام، جهل را بر علم برگزیده‌اند و همی گویند ما را به «چون و چرائی آفرینش کار نیست» (ناصر خسرو، ۱۳۳۲: ۱۲). او در جایی دیگر گوید: «و به علت کافر خواندن این علم‌القبان مر کسانی را که علم آفرینش دانند جویندگان چون و چرا خاموش گشتند و جهل بر خلق مستولی شد» (همان: ۱۵).

غیرت و تعصب او به چون و چرا، یعنی پرسش از کیفیت و علت آنچه در جهان می‌گذرد چنان بود که در دیوان خود مخالفان چون و چرا را از زمره ستوران و بهائم به شمار می‌آورد:

جهان را بنا کرد از بهر دانش خدای جهاندار بی یار و یاور

تو گویی که چون و چرا را نجویم سوی من همین است بس مذهب خر
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۱۴۵/۶۵-۶۶)

ناصر خسرو در برابری با این اوضاع مصمم شده که مشکلات دینی و معضلات فلسفی را با هم تلفیق کند و در برابر اهل دین به آیات قرآن و اخبار رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، تمسک جوید و در برابر فلاسفه از برهان‌های عقلی و مقدمات منطقی استفاده کند و از همین جهت نام کتاب را «جامع‌الحکمتین» نامید؛ یعنی جامع میان حکمت شرعی و حکمت عقلیه (ناصر خسرو، ۱۳۳۲: ۱۸).

ناصر خسرو در جستجوی چون و چرائی حوادث عالم و طلب علت آفرینش جهان با ارباب ادیان مختلف ملاقات کرده و با آنان گفتگو داشته است؛ چنان که خود گوید:

وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری درخواستم این حاجت و پرسیدم بی‌مر
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۲۴۲/۵۸)

ولی هیچ یک نتوانسته بودند پاسخ قانع‌کننده‌ای به او بدهند و او که پاسخ استدلالی عقلی و آیت محکم نقلی را می‌خواست، همه در پاسخ او عاجز می‌شده‌اند:

چون چون و چرا خواستم و آیت محکم در عجز بیچیدند، این کور شد آن کر
(همان: ۳۹/۲۴۲)

تا اینکه در قاهره، الموید فی الدین شیرازی، که ناصر خسرو از او به عنوان «بزرگ حکیمی به قاهره» (همان: ۳۱/۱۲۵) یاد می‌کند، مشکلات عقلی و دینی او را پاسخ می‌دهد و دردهای درونی او را درمان می‌کند.

در ادامه به برخی از اصطلاحات منطقی و فلسفی و کلامی در دیوان اشاره و نیز برخی از کلمات فارسی که او در برابر کلمات عربی به کار برده یاد می‌شود:

منطق:

حجّت

بیاموزی قیاس عقلی از حجّت اگر مرد قیاس حجّتی هستی
(۳۶/۱۷۸)

اهل منطق می‌گویند که موضوع علم منطق، معرف و حجّت است. معرف، معلومات تصویری است که ذهن را به مجهولات تصویری می‌رساند و حجّت، معلومات تصدیقی است که ذهن را به مجهول تصدیقی راهنمایی می‌کند. حجّت را به سه قسم دانسته‌اند: قیاس و استقراء و تمثیل. شاعر از کلمه حجّت در مصراع اول، خود را اراده کرده و از حجّت در مصراع دوم حجّتی را اراده کرده که قیاس، یکی از اقسام آن است.

عکس مستوی

هر که را نو گشت مادر او کهن گردد، بلی همچنین آید به معکوس از قیاس مستوی
(۳/۱۶۴)

عکس مستوی عبارتست از اینکه در قضیه‌ای موضوع را محمول و محمول را موضوع را عکس سازیم و صدق و کیف قضیه بر جای ماند؛ یعنی اگر اصل صادق است، عکس هم صادق است و اگر کاذب، کاذب و نیز کیف، یعنی سلب و ایجاب قضیه به هم نخورد؛ یعنی اگر اصل موجه است، عکس هم موجه باشد و اگر سالبه، سالبه؛ مانند: کل انسان حیوان که عکس آن می‌شود: بعضُ الحیوانِ انسانٌ.

حد و رسم، نوع و جنس

اسم تو ز حد و رسم بیزار ذات تو ز نوع و جنس برتر
(۲/۱۱۳)

حد و رسم دو قسم از اقسام معرف هستند که حد بیشتر از ذاتیات، ترکیب می‌شود؛ مانند آنکه در تعریف انسان بگوییم: حیوان ناطق؛ یعنی جانور گویا و رسم از عرضیات؛ چنان که در تعریف انسان بگوییم: ماشی ضاحک؛ یعنی راه رونده خندان. نوع و جنس دو قسم از اقسام کلیات خمس هستند و فرق میان آن دو این است که نوع، کلی است که افراد متفق الحقایق را در برمی‌گیرد؛ مانند انسان که در برگیرنده اشخاص، مانند زید و عمرو است؛ ولی جنس، افراد مختلف الحقایق را در برمی‌گیرد؛ همچون حیوان که در برگیرنده نوع انسان و خر و اسب و غیر ذلک است.

اصطلاحات اسماعیلی:

جزیره

مرا داد دهقانی این جزیره به رحمت خداوند هر هفت کشور
(۷۲/۱۴۵)

جزیره به ناحیه تبلیغاتی اسماعیلیان اطلاق می‌شده که ناصر خسرو حجت جزیره خراسان بوده است که خود او گوید:

از این دیو تعویذ کن خویشان را سخن‌های صاحب جزیره خراسان
(۷۶/۳۹)

و در یکی از فرمان‌های خلفای فاطمی آمده است: «ما من جزیره فی الارض و لا اقلیم الا و لنا فیه حجج و دعاه یدعون الینا» (محقق، ۱۳۸۲: ۱۳)؛ یعنی جزیره و اقلیمی در روی زمین نیست جز اینکه ما را در آن، حجتان و داعیان است که مردم را به سوی ما دعوت می‌کنند.

تنزیل و تاویل

هر که بر تنزیل بی تاویل رفت او به چشم راست در دین اعور است
(۴۶/۱۶)

نیست تنزیل سوی عقل مگر آب در زیرکاه بی تاویل
(۱۳/۵۵)

مراد از تنزیل، ظاهر قرآن و مقصود از تاویل، باطن قرآن است. اسماعیلیه معتقدند که عوام به تنزیل متمسک و خواص به تاویل چنگ می‌زنند؛ چنان که ناصر خسرو گوید:
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت «تاویل به دانا ده و تنزیل به غوغا»
(۴۰/۲)

او در تاویل صلوه گوید: معنی ظاهر صلوه، پرستش خداست به جسد، به اقبال سوی قبله اجساد که آن کعبه است؛ خانه خدای تعالی به مکه و تاویل باطن صلوه، پرستش خدای است به نفس ناطقه، به اقبال به طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح که آن خانه خداست؛ آن خانه که علم خدای اندروست و آن امام حقیقت علیه السلام.^{۱۸}

تعلیم و معلم

نهان آشکاره کس ندیدست جز از تعلیم حری نامداری
بار مرد اندر درخت عقل ناپیدا بود چون به تعلیم آب باید وانگهی پیدا شود
(ناصر خسرو، ۱۳۰۸: ۴۲۵/ ۱۳۲)

یکی از اصول اسماعیلیه اصل تعلیم است و مراد از آن تعلیم امام است. از این روی اسماعیلیه را تعلیمیه و اهل تعلیم نیز خوانده‌اند. حسن صباح در فصول خود گفته

است: خداشناسی به عقل و نظر نیست و به تعلیم امام است. این فصول را شهرستانی به عربی درآورده و فخر رازی در مناظرات خود نقل کرده است (محقق، ۱۳۵۵: ۴۰).

رمز و مثل

این همه رمز و مثل‌ها را کلید جمله اندر خانه پیغمبر است
(۴۲/۱۶)

کلمه رمز و مثل همان نماد ظاهری الفاظ دینی است که از آن باید به معنی باطنی که ممثول است راه یافت. الموید فی الدین شیرازی گفته است:

إِنْ مَا قَالَ فِي الْكِتَابِ تَعَالَى مَثَلٌ تَحْتَ ذَلِكَ مُمْتُولٌ
(الموید فی الدین شیرازی، ۱۹۴۹: ۲۱۷)

(آنچه را که خداوند تعالی در کتاب خود گفته است مثلی است که در زیر آن ممثولی قرار دارد).

ناصر خسرو در مورد تثلیث مسیحیان گفته است:

قول مسیح آنکه گفت زی پدر خویش می‌شوم این رمز بود نزد افاضل
عاقل داند که او چه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل
(۱۵۱۴/۶۱)

او در این بیت «رمز» را به لفظ و معنی سخنان خود اضافه می‌کند:

بین در لفظ و معنی‌ها و رمزم بهاری در بهاری در بهاری
(۴۵/۲۴۰)

ناصرخسرو همچنین مثل را به تن و ممثول را به جان تشبیه کرده است (ناصرخسرو، ۱۳۳۲: ۷۹).

ماذون

فضل سخن کی شناسد آنکه نداند فضل اساس و امام و حجت و ماذون؟
(۳۹/۴)

ماذون یکی از مراتب دعوت اسماعیلیه است. او در جایی دیگر نیز گوید: «مردم را اندر مراتب دعوت نیز هفت منزلت است، از رسول و امام و حجت و ماذون و مستجیب» (ناصرخسرو، ۱۳۳۲: ۱۱۰). و در ادب اسماعیلی فراوان به چشم می‌خورد معنی قول خدای تعالی؛ ذریه بعضها من بعض این است که مومن از داعی خود اخذ می‌کند و داعی از حجت و حجت از امام و امام از اساس و اساس از ناطق و ناطق از وسائط روحانی که میان او و باری تعالی است (سلمیه، ۱۹۵۶: ۷۳).

جد و فتح و خیال

ز جد چون بدو جد پیوسته بود به رحمت مرا بهره داد از خیال
(۲۰/۱۱۶)

فتح را نام اوست فتح بزرگ به مثالش خیال بسته میان
(۵۳/۱۱۱)

هفت نور ازلی: ابداع، عقل، مجموع عقل و عاقل و معقول، نفس، جد، فتح، خیال و اندر ظاهر شریعت مرین سه حد را نام جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. جد = امام، فتح = حجت، خیال = داعی (ناصرخسرو، ۱۳۳۲: ۱۰۹، ۱۵۵).

اصطلاحات فلسفی:

ابداع

چون شناسی که از نخست به ابداع فعل نخستین ز کاف رفت سوی نون؟
(۲۰/۲۳۴)

مکن هرگز بدو فعلی اضافه گر خرد داری به جز ابداع یک مبدع کلمح العین او ادنا
(۱۱/۱)

مُبدِع آن باشد که او چیزی نه از چیز دیگر باشد و مخلوق چیزی باشد از چیزی. مخلوق اول نفس کلی است که او نخستین چیزیست پدید آمده از چیزی اعنی که پدید آمدن او به میانجی عقل است از امر سبحانه (ناصرخسرو، ۱۹۴۰: ۴۰).

جرجانی گوید: ابداع و ابتداع، ایجاد چیزی است بدون اینکه مسبوق به ماده و زمان باشد؛ مانند عقول برخلاف تکوین که مسبوق به ماده و احداث که مسبوق به زمان است (جرجانی، ۱۳۵۷: ۲).

قدیم

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنو محال دهری شیدا را
(۱۱/۷۷)

قدیم به چیزی اطلاق می‌شود که مسبوق به عدم یا چیز دیگری نباشد و در برابر آن حادث است که مسبوق به یکی از این دو است؛ به قول سبزواری:

اذا الوجود لم یکن بعد العدم اوغیره فهو المسمى بالقدم
(سبزواری، ۱۳۴۸: ۱۱۲)

(زمانی که وجود بعد از عدم یا چیز دیگر نباشد قدیم نامیده می‌شود).

شاید مقصود ناصر خسرو از دهری شیدا، ابوالعباس ایرانشهری و محمدبن زکریای رازی باشند که او در «زادالمسافرین» آنان را جزء طباعیان و دهریان و اصحاب هیولی می‌شمرد (ناصرخسرو، ۱۳۴۱: ۷۳، ۹۸) و حتی رازی را با کلمه مهوس بی‌باک یاد می‌کند.

نفس کلی

در عقل واجبست یکی کلی این نفس های خرده اجزا را
(۴۷/۷۷)

نفس ناطقه را گفتند بدانست کو جزوست از آن کل خویش که افلاک و انجم و آنچه به زیر ایشان است معلول اوست و گفتند که چون نفس کلی که آراینده فلک است و فلک با آنچه بروسست از اجرام عالی کارکنان اویند. پس ممکن است بل واجب است که این جزو که نفس ناطقه است و جزو آن کل است توانا باشد بر دفع کردن مضرتها (ناصرخسرو، ۱۳۳۲: ۷۳).

کون و فساد

طلب کن بقا را که کون و فساد همه زیر این گنبد چنبریست
(۲۸/۴۹)

بنگر اندر لوح محفوظ، ای پسر خطه‌ایش از کاینات و فاسدات
(۷/۱۵۳)

کون به معنی آمدن به هستی و فساد، تباه شدن و بیرون رفتن از هستی است و واسطه میان این دو نمو و ذبول است. ناصرخسرو می‌گوید: تأثیرات مختلف الافاعیل از اجرام عالی سماوی سوی مرکز فرود آینده است و بودش کائنات فاسد است طبیعی از جواهر و نبات و حیوان بدان تأثیرات است (ناصرخسرو، ۱۳۳۲: ۷۰).

وحدت

خداوندی که در وحدت قدیمست از همه اشیا نه اندر وحدتش کثرت، نه محدث زین همه تنها
(۱/۱)

«الواحد» یکی از صفات خداوندی است که در قرآن کریم مکرر آمده است؛ مانند: قُلِ اللَّهُ خَالِقُ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (سوره رعد، آیه ۱۶)؛ (بگو خداوند آفریدگار هر چیزی است و اوست یگانه و شکننده کام‌ها). در تفسیر الواحد گفته شده است: الواحدُ الأوَّلُ الَّذِي لَا تَانِي لَهُ وَلَا شَرِيكَ وَلَا مِثْلَ وَلَا تَنْظِيرَ. (واحد، اولی است که دومی ندارد و شریک و مثل و مانند هم ندارد). خداوند را واحد محض می‌گویند؛ یعنی واحدی که در آن کثرت نیست. زیرا واحدهای دیگر متکثر هستند؛ زیرا هر چیزی که اطلاق واحد بر آن شود، مرکب است از ذات به اضافه صفت وحدت، به قول فلاسفه: ذاتٌ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْوَحْدَةُ (ذاتی که وحدت برای آن ثابت شده است).

اصطلاحات کلامی:

قضا و قدر

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
(۳۴ و ۳۳/۶)

احتمال دارد که او در این تفسیر از قضا و قدر تحت تاثیر ابویعقوب سجستانی قرار گرفته باشد. ابویعقوب قضا را به عقل تفسیر کرده؛ زیرا عقل یگانه قاضی میان خلق است که به وسیله آن آدمی به ادراک معلومات و ظفر به مطلوبات دست می‌یابد و قدر را به نفس تفسیر کرده و از آن نفس ناطقه انسانی را اراده کرده است که آنچه را نفس از فوائد عقل می‌گیرد تقدیر و تحدید به آن احاطه دارد (سلمیه، ۱۹۵۶: ۱۴۹).

غلو و تقصیر

خواری مکش و کبر مکن بر ره دین رو مومن نه مقصر بود ای پیر نه عالی
(۲۹/۲۱)

اشاره است به: «دینُ اللهِ بَیْنَ الغُلُوِّ وَ التَّقْصِیرِ» (ابن قتیبه، ۱۹۶۳، ج ۱: ۳۲۷).
یعنی دین خدا میان غلو، یعنی افزون از حد و تقصیر، یعنی کاستن از حد است. او در جای دیگر نیز گوید:

برتر مشو از حد و نه فروتر هس دار و مقصر مباش و عالی
(۱۳/۲۲۴)

و مراد حد میانین بین افراط و تفریط است.

تشبیه و تعطیل

حکمت از حضرت فرزند نبی باید جست پاک و پاکیزه ز تعطیل و ز تشبیه چو سیم
(۸/۱۷۰)

او توحید مطلق را دور از تشبیه و پاک از تعطیل می‌داند و معتقد است که با تأویل عقلی باید صفات مخلوق را از خلق نفی کنیم و میان تشبیه و تعطیل به منزلی روی آوریم که توحید ما باید بر آن استوار باشد و خبری نقل می‌کند که از امام جعفر الصادق، علیه السلام، پرسیدند که «حق تعطیل است یا تشبیه»؟ گفت «مَنْزَلَهُ بَیْنَ الْمُنْزَلَتَیْنِ» (ابن قتیبه، ۱۹۶۳، ج ۱: ۳۰ و ۳۲).

جبر و قدر

به میان قدر و جبر رود اهل خرد راه دانا به میانه دو ره خوف و رجاست
به میان قدر و جبر ره راست بجوی که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست
(۲۳/۱۰ و ۲۳)

اشاره است به آنچه از حضرت امام جعفر صادق، علیه‌السلام، نقل شده که «لا جبر و لاتفویض بل امر بین الامرین». ملاصدرا می‌گوید: مراد از امر بین الامرین این نیست که در فعل بنده ترکیبی از جبر و اختیار است و نه اینکه فعل او خالی از هر دو است و نه اینکه اختیاری ناقص و جبری ناقص دارد و نه اینکه مجبور است در صورت مختار، بلکه مراد اینست که او مختار است از جهتی که مجبور است و مجبور است از جهتی که مختار است؛ یعنی اختیار او به عینه اضطرار اوست (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۹).

اصطلاحات به زبان فارسی:

بودش = وجود

از علت بودش جهان بررس بنگن به زیان دهریان سودا
(۳۳/۸۳)

هرگزی = قدیم

هرچ او برود هرگزی نباشد او هرگزی و باقی و روانست
(۵/۸۷)

جهان مهین و جهان کهین = عالم کبیر و عالم صغیر

جهان مهین را به جان زیب و فری اگرچه بدین تن جهان کهینی
(۱۱/۸)

اخشیجان = عناصر

اگر زدند اخشیجان چرا هرچار پیوسته بوند از غایت وحدت برادروار در یک جا
(۳۰/۱)

بودگان = موجودات

جنبنده همه جمله بودگانند
برهانت بس است بر فنای کیهان
(۱۰/۷۱)

جنبش = حرکت

علت جنبش چه بود از اول بودش؟
چیست درین قول اهل عالم اوایل؟
(۲/۶۱)

کارکن = فاعل

کارکنانند ز هر در ولیک
کار کنی صعبتر اندر گیاست
(۴۱/۴۵)

فزودن و کاستن = نمو و ذبول

گه مان بفزایید و گهی باز بکاهید
بر خویشتن خویش همی کار فزائید
(۱۰/۲۱۳)

جانور گویا = حیوان ناطق

خرد دان اولین موجود، زان پس نفس و جسم آنگه
نبات و گونه حیوان و آنگه جانور گویا
(۱۸/۱)

نفس رستنی = نفس نباتی

من به یمگان در نهانم، علم من پیدا، چنانک
فعل نفس رستنی پیداست او در بیخ و حب
(۳۰/۴۴)

نفس جفاپیشه = نفس غضبیه

نفس جفا پیشهت ماریست بد
قصد سوی کشتن این مار کن
(۲/۹۹)

نفس سخن ور = نفس ناطقه

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو
جویای خرد گشت مرا نفس سخن ور
(۳۱/۲۴۲)

نفس ستوری = نفس حیوانی

بکش نفس ستوری را به دشنه حکمت و طاعت
بکش زین دیو دست را که بسیارست دستاش
(۴۵/۱۰۸)

نتیجه گیری:

شرایط زمانی و محیطی و مراودات ناصر خسرو موجب آشنایی او با فلسفه و کلام شده بود. ناصر خسرو در دوره‌ای که نزاع و کشمکش میان اهل دین و اهل فلسفه شدت می‌گرفت، با مهارت و فراست از این توانمندی خود بهره برد تا با گروه‌های مختلف، با زبان و اصطلاحات خاص خودشان سخن بگوید؛ به همین دلیل آثار او به طور کلی، بویژه شعرش، سرشار از اصطلاحاتی است که آشنایی با آنها خواننده را در شناخت بهتر و بیشتر جهان‌بینی ناصر خسرو و نیز فهم بهتر سخن و شعر او یاری می‌کند. بسیاری از اصطلاحاتی که ناصر خسرو در شعرش به کار برده در آثار منشور او تحلیل و تبیین شده است؛ بنابراین آشنایی با آثار منشور ناصر خسرو بی‌شک درک بهتر و بیشتر اشعارش را میسر خواهد کرد.

منابع:

- ۱- ابن قتیبه. (۱۹۶۳). *عیون الاخبار*، ج ۱، قاهره.
- ۲- ابونواس. (۱۹۵۳). *دیوان*، قاهره.
- ۳- بیهقی، علی بن زید. (۱۹۳۵). *تممه صوان‌الحکمه*، لاهور.
- ۴- جرجانی، میرسید شریف. (۱۳۵۷). *التعریفات*، قاهره.
- ۵- سبزواری، ملامادی. (۱۳۴۸). *غررالفرائد*، تصحیح و مقدمه مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.

- ۶- سلمیه. (۱۹۵۶). *خمس رسائل اسماعیلیه*، سوریه.
- ۷- میشرین فاتک. (۱۹۵۸). *مختارالحکم و محاسن الکلم*، مادرید.
- ۸- محقق، مهدی. (۱۳۵۵). *بیست گفتار*، تهران.
- ۹- ----- (۱۳۸۲). *اسماعیلیه*، تهران.
- ۱۰- ملاصدرا. (۱۳۸۱). *خلق الاعمال*، اصفهان.
- ۱۱- الموید فی الدین شیرازی. (۱۹۴۹). *دیوان*، قاهره.
- ۱۲- ناصر خسرو. (۱۳۵۳). *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران.
- ۱۳- ----- (۱۳۰۸). *دیوان*، سید نصرالله تقوی، تصحیح تقوی و سید حسن نقی‌زاده، تهران.
- ۱۴- ----- (۱۳۳۲). *جامع الحکمتین*، تهران.
- ۱۵- ----- (۱۹۴۰). *خوان الاخوان*، قاهره.
- ۱۶- ----- (۱۳۴۱). *زاد المسافرین*، برلن.